

خودکشی یا قتل
اسرار مرگ میوندوال

بخش پنجم

موضوع تمامی بخش های این نوشتار، مختص به قضیه خودکشی و مرگ میوندوال است. ما حوادث، جریانات و حقایق مربوط به همان برهه مشخص تاریخی را تحت مطالعه داریم. این نه یک دفاعیه از رژیم داود است، نه از اتحاد شوروی و نه از آنچه بعد از داود رخ داده است. من انتقادهای خود را در مورد داود، اتحاد شوروی و حاکمیت های بعد از 7 ثور 1357 داشته ام که در نوشته هایم انعکاس یافته اند. آنهایی که جریانات بعد از داود را با آن موضوع تحقیقات از میوندوال در هم می آمیزند و نابکاری های پساداود را دلیل بر اعمال شکنجه در گذشته در برابر میوندوال می نمایند، صرفاً در آب گل آلود ساخته شان ماهی میگیرند. جنایات و بدکرداری ها از جانب هرکسی که ارتکاب گردیده باشد، چه در دوره های ماقبل 7 ثور 1357 و چه در دوره های بعد از آن، مستوجب تقبیح و محکومیت می باشند. اگر گروه های "مجاهد" و "طالب" و "روشنفکرانی" که در تائید آنها قرار گرفته بودند و یا هنوز هم قرار دارند، گذشته خود را باز نگری میکنند یا نمی کنند؛ اعضای سابق حزب وطن (سابقاً حزب دموکراتیک خلق افغانستان) خود شان امروز بیشتر از دگران، گذشته حزب شان را، نقادانه بررسی و سیاست های نادرست و روش های خشن را محکوم میکنند. من درین نوشتار در دفاع از ح د خ ا در مرحله اول جمهوری داودخان قرار داشته ام و معتقدم که در آن وقت آن همکاری در تائید اهداف اعلان شده داود کار بجا و درست بود. در غیر آن، تاریخ این حزب را محکوم میکرد که با وجود اعلان یک برنامه مترقی و وعده یک دموکراسی واقعی (در نفی دموکراسی قلبی ظاهرشاه - مطابق به بیانات اولی) از جانب داود، حزب از پشتیبانی او طفره رفت و او را در مقابل نیروهای عقب گرا و ضد ترقی، تنها گذاشت.

آقای مهرین در بخش پنجم "کودتای نام نهاد میوندوال"، بدست آمدن پاره ای از "مدارک و اسناد" را در ارتباط به مرگ میوندوال، قسماً نتیجه "پدیدآیی دگرگونی ها و سرنگونی ها در جبهه مشترک کسانیکه میوندوال و بقیه شخصیت ها را به بند کشیده بودند"، و قسماً نتیجه کوشش های گره گشایانه علاقه مندان موضوع خاصه "مصاحبه های آقای داود ملکیار با چند تن از مسئولین امور وقت" دانسته و به این "مدارک و اسناد" میپردازد.

طوریکه خواهیم دید عده ای بر پایه ارتباط خانواده گی (چون عمه گی و پدري) با آقای داود ملکیار، بعضی بر اساس تفاوت های ایدئولوژیک (به معیار کشور ما - دشمنی ایدئولوژیک)، برخی به سبب احساس خوف از مورد اتهام قرار گرفتن به دلیل ژست و اندازی که داود ملکیار حین مصاحبه اختیار نموده بود، و شماری دگر متشکل از این الوقت های حرفه یی که در هر رژیم برای خود جایی دست و پا میکنند و به خاطر تیرای خود

از گذشته و اظهار حسن نیت و وفاداری به رژیم و اوضاع نو به اظهارات نادرست، اتهام زنی های ناروا و گردن بسته گی پرداخته اند. اما چون هیچ یک از این ادعاها پایه و اساسی ندارد در مباحث آتی پوچی، میان تهی بودن، تضاد و بی منطقی بودن آنها را به نظاره می نشینیم. وقتی با دقت به مطالعه این مصاحبه های دست کاری شده بپردازید، متوجه می شوید آنانی که آنها را وسیله قرار داده از توطئه دیگران سخن میگویند، خود به توطئه چینی مبادرت می ورزند.

در مصاحبه محترمه سلطانه میوندوال که با آقای داؤد ملکیار انجام داده است، از نامه میوندوال یادآوری شده که به روز 8 میزان توسط عیسی نورزاد مدیر محبس دهمزنگ در مورد خواستن بعضی اشیای مورد ضرورتش، به خانم میوندوال داده شده است. معلوم است این نامه قبل از آنکه برای آخرین بار به غرض بازجویی برده شود نگاشته شده است. درین نامه قرار می شود، نه بار کلمه " مکرر " و نه بار امضای میوندوال دیده می شود. این امر، برعکس ادعای آقای مهرین در بخش های بعدی (*)، به وضاحت حالت بسیار بحرانی روانی میوندوال را شهادت میدهد.

من نمی خواهم در برابر اظهارات یک خانم درد دیده ستیزه کنم. هر آنچه خانم میوندوال گفته است میتواند واقعاً برداشت های خودش بوده باشد و یا احتمالاً ناشی از تلقین دگران بوده باشد. اما دران حالت متهیج روانی که بدون شک از مواجه شدن ناگهانی با خبر خودکشی میوندوال برایش عاید گشته بود، و دران تاریکی که قبلاً خودش بیان نموده، دیدن لکه های جسد، با نوری که از چراغ دستی صدیق واحدی از پائین آن موثر می تابید، سوال برانگیز بوده میتواند. به تصور من برایش مشکل بوده که حتی لکه های میتة یا لیورمورتیس را که در جسد هرمرده پدیدار میشوند، دیده توانسته باشد. تصور یا دریافت خانم میوندوال از نرمی گردن و دست میوندوال شاید دقیق نبوده باشد. چنانچه خودش هم گفته است که " کلکهایش چنگ مانند شده بود که باز میشد پس بسته میشد ". به شخی رفتن کالبد یا صمّل میتی از 2 یا 6 ساعت تا 24 ساعت دوام میکند و در قسمت های مختلف جسد همزمان واقع نمی گردد. بعد از ان اعضای مختلف به نوبت (نه همزمان) دوباره به نرمش میگردانند.

به منظور بهتر روشن ساختن این موضوع که بعد از مرگ در کالبد انسان چه تغییراتی حادث میشوند معلومات فشرده ای را از مبحث انسایکلوپیدیای مرگ و مردن (1)، گرفته شده از ویکی پدیا، نقل میکنم:

" تغییرات عمده ای که بعد از مرگ در جسد رخ میدهند :

خون، آغازه جا بجا شدن در نقاط نزدیک به زمین میکند. اگر جسد به پشت خوابیده باشد معمولاً خون به قسمت های کفل ها و پشت جمع می شود. جلد رنگ معمول گلابیش را به نسبتی می بازد و کم رنگ میگردد که خون اکسیجن دار از عروق شعریه به اورده کلان تجمع میکنند. در دقایق تا ساعات بعد از مرگ بنا بر تجمع خون در بخش های پایانی جسم حادثه لیور مورتیس (2) رخ میدهد و آنچه لکه های میتة خوانده میشوند، ایجاد میگردند. موقعیت خون هنوز ثبات ندارد و با تغییر چگونه گی افتاده گی جسد موقعیت تجمع خون نیز تغییر می یابد. بعد از مرور چند ساعتی موقعیتی که خون اختیار کرده، ثابت می ماند و بیشتر تغییر نمی کند. این حادثه (ثابت ماندن موقعیت خون تجمع کرده) در فاصله 8 تا 12 ساعت اتفاق می افتد.

جلد، دگر در کنترل عضلات قرار نداشته در برابر قوه جاذبه زمین تسلیم میگردد و اشکال نوی به خود گرفته باعث برآمده گی بیشتر استخوان های برجسته میگردد. جسد به سرد شدن میرود.

در اثنای مرگ عضلات در استرخای کامل میباشند. این حالت بنام سستی یا شلی ابتدایی (3) خوانده میشود. سپس عضلات سفت میشوند. دلیل آن شاید لخته گی پروتئین عضلات یا تبادل ظرف های محتوی انرژی آتی پی - آدی تی (4) باشد.

این حادثه سخت شدن یا شخی عضلات را صمل میتی یا ریگور مورتیس (4) می نامند و تمامی عضلات جسم را متأثر میگرداند. این عملیه از دو تا شش ساعت پس از مرگ شروع میشود و آغازش از چشم ها، گردن و فک ها میگردد. این توالی و به نوبت رفتن به صمل میتی، در اثر تفاوت مقدار لاکتیک اسید در عضلات مختلف می باشد که به درجات متفاوت گلوکوژن و تنوع انساج عضلاتی ارتباط میگیرد. در ظرف چهار تا شش ساعت دگر صمل میتی به عضلات دگر به شمول عضلات داخلی مثل قلب نیز سرایت میکند. در حالتی که هوا سرد باشد و یا متوفی قبل از مرگ به کار شاق فزیکه پرداخته باشد، عملیه صمل میتی سرعت می یابد. سرعت و آهسته گی صمل میتی نظر به سن، جنس، حالت فزیکه و ساختمان عضلی شخص متوفی متفاوت بوده میتواند.

بعد از 24 تا 48 ساعت، جسد دوباره از حالت شخی به حالت نرمی و شلی ثانوی (5) ، تقریباً به عین ترتیبی که آغاز گردیده بود، باز میگردد. مدت زمانی که شخی جسد دوام میکند، بسته گی به عوامل متعدد بخصوص حرارت ماحول دارد. در بسیاری اطفال کوچک صمل میتی به علت کوچک بودن کتله عضلات، به مشاهده نمی رسد. (همان گونه که آغاز صمل میتی در تمام بدن همزمان نمی باشد، به نرمی گراییدن دوباره اعضا نیز همزمان نبوده در برخی اولتر و در برخی دیرتر به مشاهده میرسد .)

درین جریان جسد به سردی میرود تا آنکه با درجه حرارت محیط برابر میگردد. و این پدیده تبرد جسد به نام الگور مورتیس (6) یاد میگردد.

یگان جسد جوان احتمال دارد به صمل میتی دچار نشوند. معتقدات سنتی در بریتانیا ، فلپین و بعضی جاهای دگر، این نرم تتی را به قدرت های مهیب ماوراءالطبیعه نسبت میدهند.

این موضوع در بحث فوق الذکر صراحت دارد که تغییرات بعد از مرگ در کالبد و طول زمانی که آن تغییرات حادث میشوند، خاصه شخی ، با ساختمان عضلات، فعالیت قبل از مردن و هوا و محیطی که در آن قرار دارد، ارتباط دارند . "

با مطالعه توضیحات علمی بالا، این عملیه به شخی رفتن کالبد و به نرمی رفتن دوباره و سرد شدن تا درجه برابر با حرارت محیط و همچنان به وجود آمدن لکه های میتی، پروسه کاملاً طبیعی است. البته لکه های میتی با آثاری که از ضرب و شکنجه به وجود می آیند تفاوت دارند که درک این تفاوت با آن نوع مشاهده خانم میوندوال (اگر واقعاً نموده باشد) درحالت وارخطایی و ناراحتی روانی با یک نظر سرسری و نبود روشنی کافی میسر نمی باشد. معمولاً طبیب عدلی درین مورد و همچنان در موارد درجه شخی و شلی، و گرمی و سردی کالبد نظر قاطع داده میتواند .

در مورد عملیه شفق یا غرغره نیز در ویکیپدیا توضیحات مفصل وجود دارند. چند قسمت کوتاه را برای روشن ساختن موضوع نقل میکنم :

" غرغره عبارت از آویختن مرگبار شخصی به وسیله بند یا طناب است. لغتنامه انگلیسی آکسفورد غرغره را کشتن کسی با آویختن از گردن تعریف کرده اضافه میکند که در سابق به صلیب کشیدن و به سیخ کشیدن را نیز که جسم در حالت آویزان قرار میگرفت، به همین نام یاد میکردند .

بنا بر فقدان اصطلاح دقیق تر، غرغره را برای نشان دادن نوعی از خود کشی نیز به کار میبرند که در آن با بستن بند، طناب یا وسیله‌ی مماثل در گردن و آویختن قسمی بدن (نیمه آویختن) یا تحمیل قسمی وزن بدن بالای آن بند، بی هوشی و سپس مرگ حادث میشود. این متود خودکشی بسیار زیاد در زندان‌ها و مؤسسات مشابه، که دسترسی به وسایل حلق آویزی کامل وجود ندارد، طرف استفاده قرار میگیرد. استعمال اصطلاح حلق آویزی به این مفهوم به 1300 میلادی برمیگردد.

حلق آویزی شایع‌ترین متود خود کشی به صورت عام است. وسایل لازم برای ارتکاب خودکشی با این متود تقریباً به سهولت در دسترس هر شخص میباشد در حالیکه دسترسی به سلاح گرم یا سموم به ساده‌گی میسر نیست. این طریقه هم ساده و هم موفق است. چون برای خودکشی تعلیق کامل ضرور نیست، به همین دلیل این متود در میان انتحار کننده‌گان خیلی رایج میباشد. در مقایسه با آویختن کامل، یک نوع دیگر آویختن با گره زدن گردن و انداختن وزن بدن برین گره (آویختن قسمی) برای افزودن فشار به منظور خفک شدن، نیز مورد استفاده قرار گرفته می‌تواند. در حالات ارتکاب خودکشی به طریقه نیمه آویختن بدن، معمولاً شخص در حالتی که پاهایش با زمین در تماس بوده، به شکل ایستاده یا کشال یافت می‌گردد.

این مبحث به انواع حلق آویزی‌ها و عواملی که در آن منجر به مرگ میشود ادامه دارد که آنرا طرف بحث ما نیستند. اما توضیحات کوتاه بالا در فهم موضوع مورد بحث ممد واقع شده میتوانند.

در مصاحبه با عیسی نورزاد واقعاً نقاط جالبی میتوان یافت. با عیسی دو بار در تاریخ‌های کاملاً متفاوت مصاحبه صورت گرفته است. درین گزارش مصاحبه اول گم است. تا جایی که به یاد دارم، در آن مصاحبه که تلفونی بود عکس العمل بدی از طرف نورزاد نشان داده شده اظهار داشته بود که: "میوندوال یک جاسوس سی‌ای ای بود و خود را کشت" با این سخن مصاحبه قطع گردیده بود.

در مصاحبه دوم، عیسی نورزاد به یک آدم مطیع و مؤید سخنان داؤد ملکیار مبدل گشته است. میتوان دریافت که با او کار سیاسی زیاد صورت گرفته و یا به شکلی به او نمایش داده شده که مورد سوء ظن و احتمال توجیه اتهام قرار دارد و او را برای یک مصاحبه فرمایشی آماده ساخته‌اند

به این پرسش سوال برانگیز داؤد ملکیار توجه نمایید :

" شب پیشتر که شما برایش کالا بردید ، خوش بود ؟"

مقصود پرسنده از شب پیشتر کدام شب است؟ میوندوال به تاریخ 8 میزان طی نامه ای از فامیلش تقاضای ارسال بعضی ضروریات را نموده و نورزاد به همان روز 8 میزان کالای متذکره را از خانه میوندوال برایش برده بود. حتی اگر در شب همان روز، قبل یا بعد از تحقیق برایش سپرده شده باشد، باز هم " شب پیشتر " نمیشود. ازین "شب پیشتر" طوریکه در آینده خواهیم دید ، در جایی که آقای مهرین استدلال هایی دارد مبنی براین که میوندوال کشته شده است، استفاده دگرگونه صورت گرفته است.

نورزاد اظهار میدارد که خود او شخصاً منظمآ از سوراخ هایی که در دروازه ها ایجاد کرده بود، محبوسین را مراقبت میکرد. او با این سخنش که در دهلیز تنها او میبود و کسی دیگر نمی بود، مسئولیت هر حادثه و هر پیش آمد را برعهده می گیرد. پس هر آنچه می گذشت بدون اطلاع او بوده نمی توانست. تا جایی که او را می شناختم آدم خوب و در اجرای وظیفه محتاط بود. تلاش میکرد اعتمادی که قدیر نورستانی بر او نموده بود، خدشه دار نشود. او نمیتوانست درین ارتباط بر کسی اعتماد کند. همکاریهای کارهای شان را در رابطه با این

گروه زندانیان تحت نظارت مستقیم او انجام میدادند. اما داؤد ملکیار فوراً مطلبی را به دهنش میگذارد و گویا به یادش می آورد که در دفعه پیش (مصاحبه قبلی) نورزاد گفته بود که " کسانی بطور مشکوک در محبس رفت و آمد داشتند " و نورزاد میگوید بلی یکی نبی عظیمی بود و سپس ستار و ضیاء گارد را نیز بران می افزاید. بعد بدون ارتباط با جمله، دفعه فقرة " همراه فیض محمد وزیر داخله می آمدند " در اخیر جمله اش اضافه شده است. به این دیالوگ توجه فرمایید و جملات داؤد ملکیار را با دقت ارزیابی کنید:

"د. ملکیار- دفعه پیش به من گفتید که کسانی بطور مشکوک در محبس رفت و آمد داشتند، آیا در آن مورد شما (با مقامات بلندتر) در تماس شدید؟ ایا به قدیرخان گفتید که پسانها کدام واقعه یی رخ ندهد. آنها کیه بودند؟

ع. نورزاد- یکی نبی عظیمی بود.

د. ملکیار- همین نبی عظیمی که پسانها لوی درستیز و قومندان گارنیزیون کابل وقت داکتر نجیب الله بود؟

ع. نورزاد- بلی . یکنفردیگر بنام ستار و دیگرش قوماندان ضیاء، قوماندان گارد

همین ضیائی مشهور به گارد؟

بلی. من به قدیرخان گفتم که قوماندان ژاندارم را می گویم که اگر اینها به گپ من نکنند باز گله تان نباشد. من در محبس نمی باشم. او همراه وزیر دفاع گپ زد و آمدن آنها را قطع کرد . آنها همیشه (به محبس دهمزنگ) می آمدند . همراهی فیض محمد وزیر داخله می آمدند"

داود ملکیار نمی پرسد که برای آنها کی اجازه دخول در محبس را میداد؟ آیا به مدیر محبس می گفتند که به کدام مقصد آمده اند؟ آیا نورزاد به مثابه مسئول درجه یک و شخصی که آنها را اعتماد بر او شده بود، آن مهمانان نا خوانده را همراهی میکرد؟ یا شخص دیگری را توظیف می نمود آنها را همراهی نماید؟ این سه نفر را به خاطری گویا به یادش میدهد که به زعم ملکیار آنها پرچمی بوده اند (در حالیکه ایشان دران وقت عضویت کدام سازمان حزبی را نداشتند) و نام فیض محمد نیز به همین دلیل بران افزوده شده و یا به دهنش داده شده است. آیا وزیر داخله آنقدر بیکار بود که همیشه به محبس می آمد؟ بازدید از امور محبس دران وقت کارمدیریت عمومی محابس در چوکات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بود. قوماندان عمومی خودش نیز مسئولیت مستقیم باخبری از محابس را داشت و درین زمان مشخص بنا بر اهمیت زندانیان، قدیر خان شخصاً نیز واریسی میکرد. احتمال اینکه گاهی وزیر داخله نیز برای دیدن محبس و با خبری از وضع آن به آنجا رفته باشد، رد نمی گردد. طبیعی است که دران صورت مدیر محبس او را در گشت و گذارش همراهی کرده خواهد بود تا اگر هدایتی میدهد آنرا در نظر بگیرد.

مصاحبه چنین ادامه می یابد:

" د.ملکیار- یعنی بعد از اینکه بندی ها را (پس از تحقیق از وزارت داخله)پس می آوردند ، آنها چهار، صبح پنج صبح می آمدند ؟

ع. نورزاد- بلی هر وقت که دلشان میشد، میامدند.

د. ملکیار- پس، آیا امکان این احتمال می‌رود که یک وقت بعد از اینکه شما بندیها را داخل محبس ساخته اید و می‌یوند وال صاحب راهم دیده اید، کسی در بین ساعات چهار تا هشت صبح داخل اطاق او شده و می‌یوند وال را کشته باشد. آیا امکانش موجود است؟

ع. نورزاد- والله امکانش بخاطری موجود است که انسان هیچ چیزی نیست. یک آدمی که افتاده باشد در یک اطاقی که دونفر یا چهار نفر داخل شوند یک نفر هیچ چیز کرده نمی‌تواند"

خواننده محترم! بنا به گفته معروف " اگر در خانه کس هست، یک حرف بس است". تصور می‌کنم به مجرد خواندن این دیالوگ به این حقیقت پی بردید که آقای ملکیار همان مطالبی که در دل دارد بر زبان نورزاد می‌نهد تا از آن زبان بشنود. ملکیار چرا نمی‌پرسد که پس در میان ساعات چهار و هشت صبح نظارت این محبوسین وجیبه کی بود؟ آیا طبق معمول در آنجا بهره داری وجود نمی‌داشت؟ آیا در ساعات استراحت خودش گماشته طرف اعتماد برای ادامه نظارت نداشت؟ آیا محبس به صورت عام و این دهلیز و اتاق های زندانیان خیلی مهم سیاسی بطور اخص، چنان بدون محافظ گذاشته می‌شدند که هرکس بدانجا رفته می‌توانست و حتی آدم هم کشته می‌توانست؟ این محبس بود یا کاروانسرای؟ خاصه این بخش که متهمان تازه وارد یک قضیه بسیار جدی و خطیر که طرف توجه شخص رئیس جمهور نیز بود، در آن قرار داشتند چه گونه می‌توانست مورد بی توجهی قرار داشته باشد؟ معمولاً در های اتاق های چنین زندانیان تجریدی و همچنان در های دهلیز مربوطه نیز موقوف می‌باشند. باورم نمی‌آید نورزاد آنقدر سبکسر بوده باشد که چنین جواب های دور از منطق ارائه نماید. اگر واقعاً اوست که چنین گفته است پس همان طوریکه قبلاً گفتم با او کار صورت گرفته، ترسانیده شده و برای جواب های فرمایشی آماده ساخته شده و چنان حرف هایی از او کشیده شده که نا فهمیده خودش را محکوم میکنند. اگر مصاحبه اولش را بدون تصرف نشر کنند، بر صحت قول من باور می‌کنید.

داود ملکیار بر نام هایی چون ضیاء، عظیمی و ستار به خاطری تمرکز نموده است تا ارتباطی میان آنها و به ادعای ملکیار " قتل " می‌یوند وال، به وجود آورد، ولی با تذکر این مطلب از جانب نورزاد که آمد و شد این اشخاص بنا بر امر وزیر دفاع قطع شده بود، رسیدن به هدف ملکیار باز هم به ناکامی مواجه می‌گردد.

مصاحبه ادامه دارد :

" د. ملکیار- شما در دفعه پیش، یاد کردید که شب آخر وضع می‌یوند وال صاحب (پس از آوردن او از وزارت داخله به محبس) خراب بود، حالت تشنج و لرزش داشت. از درد شکایت میکرد و شما پرسانش کردید که آزارتان دادند؟ لت تان کردند او گفت که بلی. شما چه گفتید؟
(ببینید این ملکیار است که آن حالت را تمثیل میکند و از نورزاد انتظار تائید دارد)

ع. نورزاد- وقتی که او را آوردند، همان (وقت) شب من از طرف اطاق موسی شفیق آمدم. دیدم که او را نو آوردند. پرسان کردم که چطور هستین؟ گفت، که بسیار خراب. نالش میکرد.. گفتم که لت تان کردند. گفت، که هیچ پرسان نکو. وضعش خوب نبود"

د. ملکیار- در سرور ویشان زخم هم دیدید؟

ع. نورزاد- نی

د.ملکیار اما نالش میکردند؟ دفعه پیش این را هم گفتید که میوندوال صاحب سرپاهایشان ایستاده شده نمی توانستند ، ایا او را برای راه رفتن کسی کمک کرد ؟. (باز هم ملکیار یادش میدهد که چه باید بگوید)

ع. نورزاد .هان، هان. بلی "

مصاحبه اول نورزاد مصاحبه کننده را به هدفش نرسانیده با عصبیت و اتهامی نسبت به میوندوال، پایان یافته بود. با وجود زحمتی که کشیده بودند و او را برای یک مصاحبه دوم آماده ساخته بودند، سخنان صریحی در تائید آنچه ملکیار به دهنش می گذارد، نمی زند. مثلاً در برابر این سوال نورزاد از میوندوال که " لت تان کردند؟ " جواب نورزاد از زبان میوندوال این بوده که " پراسان نکو". یا در مقابل پیش کردن این مطلب که گویا " سر پای شان ایستاده شده نمی توانستند" و آیا در چنین حالتی کمک می شدند؟ طبیعی بود که جواب باید بلی میبود. اما " نالش میکردند؟ " هم جوابی نمیگیرد .

اما حالت بد میوندوال نه به علت کدام بد رفتاری یا بی احترامی از جانب هیأت تحقیق بوده بلکه ناشی از بحران روانی بود که برایش در آن شب، با مواجهه با واقعیت تلخ ادای شهادت توأم با عصبانیت و انزجار شاهد و شنیدن اعترافاتی چند، عاید گردیده بود که منجر به نوشتن اعترافش نیز شده بود. آن شهادت های حضوری و غیابی، واقعاً او را در " وضع خراب " قرار داده بود. چنانچه ادامه تحقیق آن شب بنا بر همین دلیل که او خودش اظهار داشته بود که حالتش بنا بر اظهارات تند و تلخ شاهد، ناگوار است و مطالبه استراحت نموده بود، گسسته بود. در باره گفتار شاهد که باعث برهم خوردن وضع روانی میوندوال شده بود در بخش بعدی تفصیل بیشتری با نقل آنچه در سال 1993 نوشته بودم، به مطالعه رسانیده می شود.

سوال بعدی مصاحبه کننده :

"د.ملکیار یکی از سوال هایی را مطرح می کنم که همیشه نزد خانمش موجود بودو پیش فامیلش موجود است بعد از واقعه فوت میوندوال صاحب شما یگانه کسی بودید که هم در محبس بودید و هم در ولایت کابل. پرچمیهای که در آن وقت با پاچاگل سرباز و واحدی هیات تحقیق بودندوشکنجه میکردند، آیا در آن صحنه آخر نبودند وپای خود را کشیده بودند؟ ویا اینکه برای شان دیگر موضوعی نمانده بود د کار خودرا کرده بودند"

با زهم داؤد ملکیار بدون آنکه موردی داشته باشد، پای پرچی ها را پیش میکشد و به جای مصاحبه شونده، این اوست که به نورزاد تلقین میکند که پرچی ها شکنجه میکردند و توقع تائید دارد. اما از نورزاد درین رابطه جوابی دیده نمی شود - یا جوابی نداده و یا جواب مطابق میل نبوده کشیده شده است .

سوال اصلی و محور همه کنجکاوی ها باید در باره خودکشی میبود. به خاطری که مرگ در محبس اتفاق افتاده و اولتر از همه این مدیر محبس بود که ادعا داشت این یک عمل خود کشی بود. داؤد ملکیار به چه دلیلی چنین سوالی را مطرح نه ساخته است؟ چرا با او در همان گفت و شنود تصفیة حساب نکرده قوت منطق خود را دراعتقادش بر این که میوندوال به قتل رسیده است، به نورزاد نشان نداده است؟ چرا در باره مسئولیت او در حفاظت جان میوندوال و یا نقش او درکشتنش، پرسش هایی به عمل نیامده اند؟ تصور من این است که در آن مورد اگر کدام پرسشی هم مطرح کرده باشد، پاسخ دریافت شده به مذاق آقای ملکیار برابر نبوده، هدف وی را نشانه نه گرفته خواهد بود

سوال های اساسی دیگر که باید پرسیده می شدند و با تمام اهمیت شان مطرح نشده اند عبارت اند از کنجکاوی در باره مرستیال. حرف های زیادی بود که باید با عیسی در میان گذاشته می شد. در باره چند روزی که مرستیال مصروف نوشتن اعترافش در درون سلولش بود، در باره اینکه کسی آزارش داده بود یا نه، در باره

اینکه آیا ممکن بود در آن مرحله نامه ای به برادر زاده اش در درون زندان و یا به نذیر سراج در بیرون زندان بفرستد، درباره این که آیا دروازه اتاق او و همچنان از میوندوال مقفول میبود یا نه ، ...؟؟؟

آقای داؤد ملکیار خلاف ادعای اولیش، در پی کشف حقایق نه بلکه در پی تشکیل دوسیه بر سبک جورج بوش و تونی بلیر در مورد عراق بوده است. این نه یک کاوش علمی است، نه یک کار ژورنالیستیک و نه حتی یک صورت دعوی برای محاکم. این فقط دیده درایی و تحمیل نقاط نظرش بر دیگران به طریقه خصمانه است. زشت تر اینکه چنین گردآورده شده های بی بنیاد و جعلیات ملکیار به عنوان «مدارک گره گشایانه»، از جانب آقای نصیر مهرین برای نگارش تاریخ به کار گرفته شده اند

همان گونه که در ابتدا گفته ام باز هم تکرار میکنم که من با داؤد ملکیار وبا تمام کسانی که به نحوی از انحا به سبب این واقعه آسیب دیده اند، احساس همدردی میکنم. من با محترمه پروین امینی دختر خان محمد خان مرستیال نیز که پیوسته مرا مورد فحش و استعمال الفاظ رکیک هم قرار میدهد، بیشتر احساس همدردی دارم به خاطری که او پدر مهربانش را از دست داده است؛ و خاصه که آنقدر از شکنجه مرستیال تبلیغ کرده اند که اگر من هم بجای او می بودم احتمالاً عکس العمل خشن تر نشان میدادم. صرف نظر ازین که توطئه کودتا صحت داشت یا دروغ بود، در هر دو حالت اگر شکنجه ای صورت گرفته باشد، مردود، قابل نکوهش و مستلزم

نشان دادن عکس العمل میباشد. اما به هیچ وجه درست و منطقی نیست بر بنیاداختلافات سیاسی به شکل مزورانه با بهتان و اتهام زنی ناروا هم واقعیت ها و حقایق تاریخی را واژگون سازند و هم جگرگوشه ها ، وابسته گان و دوستان قربانیان حادثه را علیه کسانی که هیچ نوع تقصیر نداشته با صفای وجدان و باطن پاک با مراعات آخرین امکانات پیش آمد نیک و انسانی عمل نموده اند، تحریک نمایند.

ادامه دارد

(*) مهرین در بخش هشتم نوشته اش چنین نگاشته است :

" میوندوال نیز " خوش " است که از زجرشکنجه های بیشتر وار هیده و کم ویا بیش زنده می ماند. آن احساس "خوشی" میوندوال را به رغم آینده تاریک و نامعلوم، نخستین تماس با همسرش، مرهمی بر زخم ها و امیدی برای زیستن در زندان می شود. باید برایش گفته شده باشد که شما حالا می توانید ضروریات خویش را از خانه بخواهید. این پیام به او هم که بدون اجازه مقامات بالا میسر نبوده است، تا اندازه یی عملی می شود

میوندوال عصر روز 8 میزان به همسرش نامه می نویسد. با آوردن پیغام خانم سلطانه میوندوال و کتاب گاندی که شاید بخشی از آن را در ده روز پیش خوانده ، آرامشی یافته است. میوندوال با طلب چند دست لباس، کتاب گاندی، و غیره ضروریات، در واقع برای خویش آمادگی ایام محبوسیت را میگیرد ."

Livormortis	-2
Primary flaccidity	-3
ATP-ADT	-4
Rigormortis	-5
(Secondary laxity (flaccidity	-6
Algormortis	- 7

- 8

جناب ضیاء مجید طی نوشته ای تحت عنوان " کارنامه ئی دروغ و ابتذال" در شماره 136 جنوری 2011 سایت کابل نات در رد نوشته های مهرین و ادعای نوزاد چنین نوشته است

"... حوزه ئی وظیفوی من، منحصر به گارد ریاست جمهوری بود که در محافظت از رئیس جمهور و تنظیم ساختار نظامی و نیروهای دفاعی گارد، در برابر خطر احتمالی، خلاصه میشد در حوزه ئی کار من که هم قوماندانی گارد و هم نظارت از کار ریاست دفتر جمهوری را در بر میگرفت، حجم کار به اندازه ای زیاد بود که فرصت "سرخاریدن" دست نمیداد و بارها اتفاق میافتاد که چندین روز سپری میشد و من موفق نمیشدم حتا حمام بگیرم. بنابراین نه از لحاظ پرنسیب های کاری به خود حق نمیدادم که در کار دیگران مداخله نمایم و نه وقت آن را داشتم که به محبس و یا جریان تحقیق زندانیان سرکشی نمایم. لذا این استناد نصیر مهرین را در مصاحبه ئی داود ملکیار با عیسی نوزاد که من به محبس رفت و آمد میکرده ام عاری از حقیقت میدانم و به کلی رد مینمایم از جانب هم، داود خان چون به وجود اختلاف میان پرچمی ها و مرحوم میوندوال آگاه بود، وظیفه نگهداری و حفاظت از میوندوال را پس از دستگیری وی به قدیر نورستانی - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس وزارت داخله سپرد. در این وقت عیسی نوزاد، خسربره ئی قدیر نورستانی، امر محبس کابل بود. گرچه شایعه هایی بر سر زبان ها انداخته شد که میوندوال از سوی پرچمی ها به قتل رسانیده شده تا بار مسولیت قدیر نورستانی و عیسی نوزاد سبک تر گردد، ولی این شایعه ها به هیچ وجه نتوانستند قدیر نورستانی و عیسی نوزاد را از تیررس اشتباه و شککسانی که در امر تحقیق و محاکمه ئی متهمان کودتا دخیل بودند برطرف سازد. زیرا قدیر نورستانی و عیسی نوزاد، هر دو مسولان مستقیم نگهداری و حفاظت از میوندوال بودند که در این حالت اگر موضوع خود کشی منتفی باشد، امکان به قتل رسیدن میوندوال از طرف پرچمی ها ضعیف به نظر میرسد چون عیسی نوزاد بنابر مکلفیت وظیفه و مسولیت مستقیمی که در مواظبت از میوندوال داشته، به باور من یکی از مهره های کلیدی است که به چند و چون قضیه (خودکشی یا قتل میوندوال) که در محبس واقع شده آگاهی دارد اما از آن جا که خود ریگ در کفش دارد و نمی تواند و یا نمی خواهد حقیقت را آفتابی سازد، با ارائه ئی دروغ هایی چون کشاندن پای دیگران، آنچه را که واقع شده است، مخدوش مینماید ."

یادداشت : با حفظ احترامم به نویسنده، با این قسمت نوشته شان که "داود خان چون به وجود اختلاف میان پرچمی ها و مرحوم میوندوال آگاه بود، وظیفه نگهداری و حفاظت از میوندوال را پس از دستگیری وی به قدیر نورستانی - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس وزارت داخله سپرد." موافق نبوده، آنرا تصور نویسنده می بندارم. احتمالاً داودخان از تفاوت نظرها اطلاع داشته ولی آن تفاوت نظرها یا اختلاف دیدگاه ها چنان هم نبوده

که داؤد از ان ناحیه احساس ناراحتی کرده باشد. آنچه مسلم است قاعدتاً نگهداری و حفاظت از محبوسین وظیفهٔ پولیس و مسئولین محبس بوده که قدیر خان در رأس آن قرار داشت و شاید بنا بر همین دلیل داؤدخان در مورد حفاظت میوندوال بر قدیر خان تأکید نموده خواهد بود. قابل تذکر است که برخلاف وضع امروز که محابس به وزارت عدلیه ارتباط دارند، در ان هنگام این مسئولیت از پولیس بود، و برخلاف امروز که وزیر داخله همه کاره و در رأس پولیس قرار دارد، در ان هنگام پُست قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس وجود داشت که در ساحة مسئولیتش از استقلال زیادی برخوردار بود.